

نقش اپوزیسیون منفردین در امروز و فردای ایران

کوروش عرفانی

korosherfani@yahoo.com

مبارزه سیاسی پدیده‌ای است پویا و در حال دگرگونی. زنده بودن آن بستگی به انطباق مداومش با واقعیت‌هایی است که می‌خواهد تغییر دهد. عدم این انطباق، مبارزه را به بیراهه‌های ذهنی بافی‌ها کشانده و قدرت تاثیر گذاری آنرا به حداقل کاهش می‌دهد. اخبار و گزارشها از ایران بیانگر تحول سریع شرایط است و لذا اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی - سازمانها و اشخاص - باید چشمی بر این تحول داشته و دائما استراتژیها و تاکتیکهای مبارزاتی خود را با آن تطبیق دهند. آیا اپوزیسیون خارج از کشور قادر به تامین این مهم می باشد؟ در این نوشته ضمن پاسخ به این سوال به بررسی نقش نیروی مستقل خواهیم پرداخت.

مستقلین و اپوزیسیون سازمانی :

تشکل‌های سازمانی ما به دلیل بافت تاریخی خود و فرسایش ناشی از زمان در حال حاضر به چهارچوبهایی شبیه شده‌اند که در بهترین حالت، بقای خود را حفظ می‌کنند و اگر مزاحم پیشرفت مبارزه نباشند، کمک چندانی هم به آن نمی‌کنند. اما نیروی عظیم مستقل‌ها از این ضعف رنج نمی‌برد و امکان تطابق دهی افکار و عمل‌کرد خود با واقعیت‌های متحول جامعه و محیط مبارزاتی برایش بسیار بیشتر میسر است. از همین روی نیز در مقابل انجماد اپوزیسیون سازمانی، انعطاف اپوزیسیون مستقل به آن یک برتری غیر قابل چشم پوشی می‌دهد. علاوه بر این برتری کیفی از حیث کمی نیز اپوزیسیون سازمانی در بهترین حالت دربرگیرنده چند هزار نفر بیشتر نیست، اما اپوزیسیون مستقل بطور بالقوه حداقل صدها هزار نفر را شامل می‌شود.

به دلیل این دو ویژگی بنظر می‌رسد که تکیه بر نقش اپوزیسیون مستقل برای به ثمر رساندن مبارزه سرنگون ساز و استقرار یک حاکمیت مردم سالار در کشورمان کاری باشد نه فقط منطقی بلکه لازم و ضروری. بسیاری در مقابل این بحث موضوع تفکر ضد تشکیلاتی را عنوان می‌کنند و مضرات آنرا برای مبارزه یاد آور می‌شوند. اما این بیشتر یک واکنش کلیشه‌ای از جانب کسانی است که مبارزه را جز در یک چهارچوب سازمانی کلاسیک تصور نمی‌کنند. حال آنکه تجارب نوین در زمینه مبارزه ضد جهانی شدن و یا گسترش اعتراضات اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری همزمان با افول سازمانهای سیاسی و احزاب در آنها نشان می‌دهد که شکل‌های دیگری از کار سیاسی غیر متمرکز وجود دارد و ما ایرانیان نیز باید خود از آنها محروم نکنیم. به هر روی باید برای هر شرایط مشخص از تاریخ یک کشور روشهای مناسب مبارزه سیاسی برای آنرا پیدا کرد.

ضعفهای اپوزیسیون سازمانی :

مشکل اکثر ایرانیها در خارج و به نوعی در داخل کشور با سازمانهای سیاسی ما در وجود تشکیلاتی آنها نیست، در وجود تشکیلاتی بسته و منجمد آنهاست. هیچ یک از این سازمانها از بزرگترینشان، که مجاهدین هستند، تا "گروههای" تک نفره چپ قادر نیستند قالبهایی سازنده از تشکیلات را ارائه دهند که افراد مبارز و آزاد اندیش بتوانند با میل و رغبت بدانها پای گذارند و سپس در آن به فعالیت سیاسی مفید و کارآ برپردازند. تشکلهای سیاسی ما به سان زندانهای فکریست که هر علاقمندی باید بپذیرد غل و زنجیرهای ایدئولوژیک و عقیدتی آنها به پا و گردنش بیاویزد. مغز خود را قبل از ورود به تشکیلات در شیشه الکل گذشته غیر سازمانی‌اش بگذارد تا مبادا دچار گناه تفکر خلاق شود. هر علاقمند سیاسی باید آرزوی تکامل فکری در سازمانهای سیاسی ما را به گور سپارد و خود را برای آموزش یک محتوای بی‌مایه، غیر عینی و غیر علمی که معمولا تولیدات فکری محدود و ذاتا ناقصی است یا چند نفر است آماده سازد. در سازمانهای سیاسی ما جوابها از قبل تعیین شده‌است. "رهبر" همه پاسخها را دارد و چوپان وار گله‌ی اعضا و هواداران را به سمت چراگاه آزادی و خوشبختی هدایت می‌کند. چراگاهی که گله ملت نیز در آنجا از مراحم و لطف رهبری برخوردار خواهد شد.

از حیث تشکیلاتی سازمانهای سیاسی ما با روش ارباب-رعیتی اداره می‌شود. یک ولی نعمت است که دستور می‌دهد، مثنی کدخدا دستورات را ابلاغ و هدایت می‌کنند و اعضا و هواداران پایین نیز به مثابه رعیت کار را انجام می‌دهند. همگی بر اساس روابط عمودی فاقد منطق انسانی عمل می‌کنند. جوهره بشری اعضا فقط در حدکارایی عملی آنها مورد نظر قرار می‌گیرد و با واژه‌هایی مانند "صلاحیت" و "مسئولیت" همه آنها را که به دلیل پایگاه طبقاتیشان زرنک‌تر و کارآمدتر هستند رده‌های بالای سازمان را اشغال کرده و فرزندان طبقات محروم به دلیل عدم تخصصشان، خجول بودنشان و نشناختن کدهای رفتاری و ارتباطی طبقات مرفه، همیشه بعنوان مهره‌های اجرایی، عضو پایین، رزمنده آماده فدای جان مشغول "انجام وظیفه" هستند.

یک بازتولید نظام طبقاتی جامعه در مقیاسی کوچکتر و با پوشش ایدئولوژیک پرطمطراق. در تشکلهای سیاسی ما - اعم از راست، چپ، مذهبی - مثل بسیاری دیگر از نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه، شخصیت یک فرد بعنوان انسان مورد نظر نیست، اصولا ارزشی برای فرد قائل نیستند. فردیت به معنای استقلال شخصیت است و یگانه جوهره متمایز کننده انسانهاست. فردیت یعنی مجموعه خصلیتهایی که یک انسان را ویژه می‌کند. یعنی چیزی که در یک حیوان به نسبت حیوان دیگر موجود نیست. اما همین خصلت ممیزه انسانی یعنی فردیت یک انسان، در سازمانهای سیاسی استبدادی، به معنای خودخواهی، خود محوری، جاه طلبی و امثالهم تعبیر شده و از اعضا می‌خواهند که آنها را در خود نابود سازند. فردیت را به منفعت‌جویی شخصی تعبیر می‌کنند. سپس فرایندهایی را به او تحمیل می‌کنند که در آن عضو از هر آنچه در خود و از خود دارد دور شود و تبدیل به یک موجود بی رنگ، وابسته و مطیع شود تا به کارسازمان آید. بی غل و غش بودن با بی هویت بودن اشتباه گرفته می‌شود. فرایند فعالیت کردن در سازمانهای سیاسی که از این ماهیت برخوردارند، جز با پذیرش از خود بیگانگی، به معنای روانشناختی کلمه میسر نیست. باید تبدیل به یک مهره شد، یک ابزار و یک مجری تا لایق سازمان شد.

در این چهارچوب هر گونه انتقاد، پیشنهاد، ابتکار عمل و یا خلاقیت فردی پیش‌بینی نشده نشانه‌ای از عدم تبعیت و کمبود حل‌شدگی تشکیلاتی است و موجبات منزوی ساختن و طرد آن فرد را فراهم می‌کند. هر کس فقط در حوزه اجرای دستورات است که باید از خود ابتکار عمل نشان دهد نه بیشتر. در سازمانهای سیاسی ما سقف تفکر وجود دارد و هر کس بخواهد از آن در گذرد سرش را می‌شکنند. سازمانهای سیاسی ما به فکر و تفکر و متفکر احتیاج ندارند، عمل، اجرا و عامل می‌خواهند.

تحلیل‌های سازمانهای ما به مثابه آیات قران هستند. ازلی و ابدی. چیزی عوض نمی‌شود مگر رهبر یا رهبری، از دریچه تنگ اطلاعاتی که به او می‌رسد، و پس از تحمل محدودیت درک و فهم سیاسی خود، موفق شود ببیند که مثلا تحلیل ۱۰ یا ۲۰ سال پیش را باید قدری تغییر داد. اگر این تجمع ابر و باد و مه خورشید و فلک‌وار اتفاق نیافتد، رهبر یا رهبری همچنان بر درستی تحلیل غلط خود تاکید

کرده و همان حرفهایش باز تجدید انتشار می‌یابند.

برای سازمانهای سیاسی ایرانی گویی جامعه یک پدیده استاتیک (ایستا) می‌باشد. حکمی که برایش صادر شده غیر قابل تجدید نظر است. چه باک اگر به نسبت تحلیل ۲۲ سال پیش این یا آن سازمان، در این فاصله، جمعیت کشور دو برابر شده، ۷۰ درصد از جمعیتش زیر ۳۰ سال دارند، ساختار اجتماعی به کلی دگرگون شده، روابط طبقاتی به طریق دیگری شکل گرفته، تعداد دانشجویانش از ۳۰۰ هزار نفر به یک میلیون ۶۰۰ هزار نفر رسیده است، محیط بین‌المللی آن دگرگون شده است؟ تحلیل رهبری همان تحلیل است تا شاید عناصر چهارگانه هستی وی را مجبور به تجدید نظر در آن کند. در نگاه هر یک از سازمانهای سیاسی ما، تمام اپوزیسیون و مبارزات داخلی و خارجی آن بر شاخ فقط همان سازمان می‌گردد و بقیه یک سری کوتوله‌های سیاسی هستند که می‌خواهند زحمات این سازمان را به جیب خود بریزند. فرق نمی‌کند سازمانی که اظهار نظر می‌کند ۲ هزار یا ۲ نفر عضو دارد. با ایشان که از نزدیک صحبت می‌کنید به شما اطمینان می‌دهند آنچه در تهران و اصفهان و اهواز می‌گذرد یا توسط آنها یا تحت تاثیر رهنمودهای آنها در حال انجام است. این در حالیست که همه‌شان برای اطلاع از اخبار آنچه در داخل کشور می‌گذرد، چشم به سایتهای خبری دوخته‌اند تا بلکه خبری از اعتراضات منتشر شود تا آنها سریعاً اطلاعیه خودشان را صادر کرده و خبر فتوحاتشان را به اطلاع همگان برسانند. باید از ایشان پرسید که آیا از این جوانانی که با اتکاء به خشم و آگاهی خود به صحنه آمده‌اند و حتی نام شما را هم نمی‌شناسند خجالت نمی‌کشید که اینگونه واقعیات را قلب و تحریف می‌کنید؟

به هر حال ایرادات و ضعفهای اپوزیسیون به آنچه آمد محدود نمی‌شود اما برای تطویل کلام از ادامه آن می‌پرهیزم. بخصوص آنکه در مقالاتی در گذشته مفصلاً به این موارد پرداخته شده بود. (۱)

با این اپوزیسیون سازمانی چه باید کرد؟

ذکر همه این اشکالات نباید باعث کنار گذاشتن یکپارچه تشکلهای سیاسی شود. یک نگرش فراروشنفکرانه ما را به تفکر درباره علتها و دلایل این پدیده دعوت می‌کند. یک روشنفکر با ذکر این انتقادات کار خود را تمام شده می‌بیند. اما باید فراروشنفکر بود. یعنی انتقادات و ایرادات را گفت و سپس آنها را بعنوان معلول دید و در جستجوی فهم و توضیح علتها بود. این البته بحثی مفصل و دیگر است اما اشاره وار می‌توانیم از حضور سرسختانه فرهنگ استبدادی درونی شده در ایرانیان، نبود تجربه تاریخی دمکراتیک، نبود تجربه موفق تشکیلاتی در تاریخ سیاسی ایران و وجود تشکلهای تا مغز و استخوان وابسته، مانند حزب توده سخن برانیم که فرهنگ منفی کار تشکیلاتی غیر انسانی را در کشورمان مستقر کردند. در چهارچوب این نوشته، هدف من از بیان ایرادات اپوزیسیون این بود که بگویم با چنین شکل، ترکیب و عمل‌کردی انتظار معجزه‌ای از سازمانهای سیاسی ما برای سرنگون ساختن رژیم و برپایی نهادهای دیرپای مردم سالاری در کشورمان نمی‌رود. آنها البته در یک ایران آزاد به محک واقعیتهای نوین جامعه زده شده و سرنوشتشان تعیین خواهد شد. اما این کمبود اساسی و جدی در میدان مبارزه باردیگر نظر ما را به اهمیت اپوزیسیون متشکل از نیروهای مستقل جلب می‌کند.

اپوزیسیون مستقلین

در ابتدا مشخص کنیم منظور ما از نیروهای مستقل افرادیست که دارای اندیشه سیاسی بوده، تمایل به مبارزه سیاسی نیز دارند و غیر تشکیلاتی هستند. از آنها هم چنین می‌توان با عنوان منفردین یاد کرد. چگونه می‌توان نیرویی را با این ویژگیها که آمد فعال ساخت.

کاری که نیروهای مستقل در شرایط کنونی می‌توانند انجام دهند نخست بیرون آمدن از انفعال نسبی

یا مطلق خود می‌باشد. این نیروها باید در راه مباره سرنگون ساز فعال شوند. باید ارتباطات میان فردی خود را گسترش دهند و دور همدیگر، بطور منظم، جمع شوند. در این تجمعات مسائل نظری و پایه‌ای، بررسی تحلیلی رویدادهای روز و یافتن راهکارهای عملی برای مبارزه می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. تعمیق و بکار بستن یک فرهنگ ارتباطی دموکراتیک از دیگر دست آوردهای اینگونه جمع‌ها می‌باشد. هدف از تشکیل یا شرکت در این تجمعات قبل از هر چیز تبادل نظر، تبادل اطلاعات و درک ضعفها و اشکالات کار مبارزه و یافتن نقاط قوت و رهنمودهای قابل استفاده است. اینگونه جمع‌ها رئیس و رهبر ندارد. همه به یکسان نقش و سهم و اهمیت دارند. کسی در جستجوی تحمیل نظرات خود به دیگری نیست. کسی از ابراز اندیشه‌های خود باکی ندارد. کسی در جهت اثبات خود با طرد دیگری عمل نمی‌کند. ابراز مخالفت با یک اندیشه، ضمن حفظ احترام به ارائه دهنده آن، معمول است. هدف از این تجمعات، اقناع یکدیگر نیست، هدف اطلاع رسانی و آگاه ساز است. هیچ کس تلاش نمی‌کند نظر خود را بعنوان صحیح‌تر از دیگری ارائه دهد.

در جمع افراد مستقل تلاش اینست که هر جلسه به تک تک شرکت کنندگان امکان دهد تا مسائل جاری را بهتر ببینند و بفهمند. هر کس کوشش می‌کند حرفهای بهتر، دقیق‌تر و تازه‌تری را برای هر جلسه آماده سازد. افراد مستند صحبت می‌کنند و تا حد امکان موضوعات بطور روشن مورد بحث قرار می‌گیرد.

روشن سازیم که چنین جمع‌هایی با هدف ایجاد تشکیلات سیاسی نیست. بلکه منظور ایجاد یک جریان فکریست که در آن تفکر و کردار دموکراتیک و اندیشه مبارزاتی صیقل خورده و هر کس بیش از پیش از پیش مجهز به ابزار لازم برای مبارزه در راه دموکراسی می‌شود. سپس در درون جمع و یا در ارتباطات دیگری که فرد با سایرین در بیرون از جمع دارد، بطور خودجوش و به تمایل خویش، شکل و دامنه فعالیت‌هایش را تعیین می‌کند.

جمع مستقلین بر پایه پیشنهاد سالاری عمل می‌کند. هر ایده و ابتکاری پیشنهاد شده و مورد بحث و بررسی و در نهایت تصمیم گیری قرار می‌گیرد. افراد جز نسبت به اندیشه و وجدان خود نسبت به چیز دیگری تعهد ندارند. آزادی فردی شرکت کنندگان رعایت شده و هیچ اجباری از جانب جمع بر افراد تحمیل نمی‌شود. هدف از اینگونه تجمعات مستقلین دعوت به تفکر جمعی است، محملی برای جذب نیروی سیاسی نیست. هر کس به تیر فردی در جمع شرکت می‌کند و از مواضع شخصی یا سازمانی خود حرف می‌زند. جمع مستقلین به دنبال آنست که افراد از گوشه‌های خانه و یا از دایره بسته‌ی ارتباطات روزمره خود بیرون آمده و با دیگران وارد یک تعامل آزاد، شفاف و سازنده شوند. جمعی که در آن مسؤل، جاسوس، گزارشگر و غیره وجود ندارد و هر کس می‌تواند آزادانه آنچه را که در باره اوضاع بین‌المللی، وضعیت ایران، سرنوشت مبارزه و... می‌اندیشد، با دیگران تقسیم کند. در این جمع‌ها میز، گرد است، همه یکسان و یک نقشند، بالا و پایین وجود ندارد و همه همدیگر را تحمل کرده به هم احترام می‌گذارند.

در این جمع‌ها مخالف بودن با یکدیگر نه تنها عیب نیست که ارزش است، قابل احترام است. تقابل اندیشه‌ها به دعوا و مجادله‌های همیشگی نمی‌انجامد، تفاوت اندیشه‌ها و نظرهای جدایی نمی‌آفریند، بر عکس، بعنوان منبع غنای جمع بدان ارزش گذاشته می‌شود.

بنا بر نوع و حوصله جمع و بنا بر تشخیص اضطرارهای زمان موضوعات مورد بحث تفاوت می‌کند. بطور مثال پاره‌ای از موضوعات مشخص که می‌توان در تجمعات مستقلین در داخل و خارج از کشور مورد بحث قرار گیرد عبارتند:

- ۱) استبداد منشی: ریشه‌های تاریخی استبداد در ایران چیست؟ علت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن کدام است؟ رابطه مذهب و استبداد سالاری در ایران چیست؟ آیا استبداد در ایرانیه درونی شده است؟ بر اساس چه دلایلی؟ اگر بلی چرا؟ علائم رفتار استبدادی کدامند؟
- ۲) دموکراسی؛ دموکراسی چیست؟ محتوا و شکل یک جامعه دموکراتیک چگونه است؟ سایر جوامع چگونه به دموکراسی دست یافته‌اند؟ آیا دموکراسی غربی ایده آل است؟ ما به چه نوع دموکراسی می‌توانیم دست پیدا کنیم؟ ما چگونه می‌توانیم به این دموکراسی برسیم؟

۳) عمل کرد رژیم جمهوری اسلامی: بیان حکومت جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف چه بوده است؟ آیا این حکومت قابل دوام است؟ آیا قابل اصلاح است؟ آیا باید برود؟

۴) مبارزه: چه نوع مبارزه‌ای برای بهبود وضع در جامعه ایران لازم است؟ چرا؟ با استفاده از چه روشهایی؟ کارکرد هر یک از این روشها در پیشبرد مبارزه چیست؟ آیا سرنگونی میسر است؟ چگونه؟ با استفاده از چه نیروهای اجتماعی؟

۵) آینده ایران: پس از تغییر رژیم چه آلترناتیوهایی ممکن است؟ کدام یک ارجحیت دارد؟ چرا؟ از چه نیروهایی باید حمایت کرد؟ چرا؟ چه نوع و چه عمق از تغییرات را باید خواستار شد؟ چگونه باید بدانها دست یافت؟ چگونه باید از بروز استبدادسالاریهای جدید ممانعت کرد؟ ابزارهای حمایت از حقوق اجتماعی و اقتصادی مردم چیست؟ چگونه باید آنها را بوجود آورد؟

و دهها و صدها مثال دیگر.

مباحثی از این دست اجازه می‌دهد که در ورای احساسات و بغض و کینه، مسیر مبارزه دگرگونی‌ساز در کشورمان از آن درجه‌ای از شعور، عمق و آگاهی برخوردار باشد که اولاً در چگونگی ایجاد تغییر رژیم در ایران دچار اشتباه نشویم و ثانیاً بدانیم که برای دوره بعد از تغییر رژیم چه نوع عمل کرد و رفتار سیاسی پیشه کنیم. یعنی پایین آوردن درجه خطای تاریخی خود.

در ایران نسل پدران امروز همان نسل انقلاب دیروز هستند و فرزندان آنها نسل انقلاب امروزند، این تقاطع تاریخی شرایط را برای باور کردن جنبش مستقلین فراهم آورده است. زیرا در این بستر انتقال تجارب می‌تواند بسیار آسان و در عین حال با ارزش باشد. آن هم انتقالی که بر اساس نقد و انتقاد و گزینش خواهد بود.

دروغی این وجه محتوایی و استراتژیک، فعال ساختن نیروهای مستقل وظایف مشخصی را در حال حاضر در مقابل خود می‌یابد که باید در داخل و خارج از کشور بدان پرداخت:

۱) در فاز سرنگون سازی رژیم

مبارزه برای سرنگون سازی جمهوری اسلامی در داخل کشور در اول راهست. تا محقق ساختن آن مسیر دشواری در پیش است. در داخل جامعه ایران یک پتانسیل انفجاری عظیم ذخیره شده است که حاصل ۲۴ سال ستم مادی و معنوی است. استثمار طبقاتی هرگز در کشور ما تا بدین حد وحشیانه نبوده است. طبقات محروم جامعه نخستین حاملان این پتانسیل هستند. در حال حاضر یک تلاش هماهنگ میان، قدرتهای بزرگ غربی، رژیم در داخل کشور و اپوزیسیون راست در خارج از کشور وجود دارد که این پتانسیل را مهار کنند.

جناح اصلاح طلب و زواند آن، مانند جریان طبرزدی و یا دفتر تحکیم وحدت، تمام سعی و کوشش خود را برای جلوگیری از این انفجار به خرج می‌دهد. (۲) در داخل، رژیم با استفاده از سرکوب و مهار جغرافیایی و اجتماعی اعتراضات دانشجویی، این کار را انجام می‌دهد و در خارج از کشور، اپوزیسیون راست با تکیه بر نافرمانی مدنی و روش مبارزه مسالمت آمیز. این دو روش پیوسته، در هند، آفریقای جنوبی، آمریکا و اروپای شرقی، ابزاری بوده‌اند برای تسهیل تعویض قدرت از بالا، با برخی فشارهای محدود از پایین، بدون وارد ساختن توده‌ها در فرایند تعیین رژیم. نافرمانی مدنی ابزار طبقات حاکم است برای حل و فصل دعوا میان خود، با بهره گیری ابزاری هدفمند از بخشی از نیروهای اجتماعی ناراضی. کارکرد پیدای نافرمانی مدنی و مبارزه مسالمت آمیز مجبور ساختن قشر حاکم به سپردن قدرت به یک قشر دیگرست. اما کارکرد پنهان این روش دور نگه داشتن توده‌ها از دخالت در شکل‌دهی به یک رژیم مردم سالار می‌باشد. بالا بودن این پتانسیل انفجاری در ایران سبب شده است که مجموعه نیروهای غیر مردمی، یعنی کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا، رژیم جمهوری اسلامی و جناح راست اپوزیسیون، که مقرشان در آمریکاست، به گونه‌ای ناپیدا تبدیل به سه ضلع مثلث مهار انفجار شده‌اند. آنها نمی‌خواهند این ۱۲ میلیون ایرانی که زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند به خیابانها بریزند. چون اگر این طبقات محروم وارد صحنه شوند برای طبقه حاکم کنونی و طبقه‌ای که خود را

برای حاکمیت ایران آینده آماده کرده است نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. این عنصر عینی یک انقلاب اجتماعی است که هنوز فراهم نشده است و نیروهای غیر و ضد مردمی همگی تلاش دارند که مانع از تحقق آن شوند.

آیا تصادفی است که می‌بینم جناح سلطنت طلب و در راس آن رضا پهلوی دائم بر ضرورت نافرمانی مدنی تأکید می‌کند؟ در ایران بانکها نمود استثماری میلیونها ایرانی است و به خاطر بدهکاری به آنها، هم اکنون، دهها هزار هموطن محروم و فقیر ما در زندانها عمر می‌گذرانند، هنگامی که جوانان خشمگین تهران بانکها را به آتش می‌کشند، رضا پهلوی در مصاحبه خود می‌گوید که "اینها که بانکها را به آتش کشیده‌اند از آدمهای خود رژیم هستند".

آیا تصادفی است که در برخی تلویزیونهای لس آنجلسی این قدر فیلمهای ساخته شده یک موسسه یهودی را در باره نافرمانی مدنی در کشورهای مختلف به نمایش می‌گذارند؟ آیا نباید پرسید که مگر جوامع طبقاتی هند و آفریقای جنوبی و ایالات متحده که در آنها میلیونها انسان استثمار شده در گرسنگی و فقر بسر می‌برند، چه دارند که بخواهند الگوی صد سال آینده ما باشند؟ آیا تصادفی است که برخی از این تلویزیونها به "پاسداری‌وی" شبیه شده‌اند و هر روز چند پاسدار و بسیجی و اطلاعاتی را روی خط یا جلوی دوربین می‌آورند تا به "بردارانشان" در ایران پیغام بدهند که با شما در رژیم آینده هیچ کاری نخواهند داشت و به قول یکی از مجریهای این تلویزیونها "شما به کار خود ادامه خواهید داد"؟ آیا نه اینکه حاکمان جدید، که خود را از حالا در تاج و تخت قدرت می‌بینند، با سفارش مشاوران آنچنانی، دارند پیش‌بینی می‌کنند دستگاههای سرکوبگر امنیتی و اطلاعاتی نظام دست نخورده باقی بمانند تا "نظم" را دوباره برقرار کنند؟ تجربه بازسازی قطعه به قطعه پلیس عراق برای سرکوب مردم به جان آمده این کشور در جلوی چشم ماست.

با این مواردی که ذکر شد درمی‌یابیم عده‌ای از مخالفان رژیم خواهان تغییر آن هستند اما نه هر تغییری. ایده آل آنها تعویض قدرت است از طریق یک فراندوم که شعار اصلی آنهاست و آن هم تحت نظر سازمان ملل متحد که ضامن منافع حامی آنها، امریکاست. یک انقلاب سفید و استرلیزه برای تحویل قدرت سیاسی از جانب بخشی از طبقات حاکم به بخش دیگری از طبقات حاکم که در بهمن ۵۷ قدرت را تحویل داده و برای ادامه فعالیت اقتصادی خود به خارج رفته بود. اینک که زمان جهانی شدن پیش آمده و کشف نفت در دریای مازندران ایران را، از حیث جغرافیای سیاسی و اقتصادی، بسیار مهم تر و جالبتر از گذشته کرده است، این طبقه ثروتمند مستقر در خارج بدش نمی‌آید که کشور سابقش را به او پس دهند تا با وارد ساختن بخشی از ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه خود در خارج از کشور، از پتانسیل بی‌مانند ایران برای سودزایی سرمایه گذارهایش بهره برد. بگذارید این سناریو را بنامیم **حفظ طبقه حاکم یا تعویض رژیم حاکم**.

این شکل بندی البته شاید، بدین صورت، در ذهن همه فعالان جناح راست اپوزیسیون حاضر نباشد، اما واقعیت آنچه می‌گذرد، دریک تحلیل کلان(۳)، از این شکل بندی دور نیست. از آنجا که اپوزیسیون سازمانی ما دربخش چپ و رادیکال خود، بنا به دلایلی که ذکر شد، قادر به مقابله با این سناریو نیست، این وظیفه تاریخی بردوش مستقلین قرار می‌گیرد. چگونه باید مانع از اجرای این سناریو شد؟

تشخیص درست یا غلط؟

در این راستا نباید دچار خطا شویم و بگوییم پس باید ما، و نه آنها، قدرت سیاسی را در دست بگیریم تا مانع از اجرای این سناریو شویم. این دید ره به جایی نمی‌برد زیرا هیچ نیرویی بدون تبدیل به یک تشکل سازماندهی شده نمی‌تواند قدرت را بدست آورد. این کار هم بخاطر ضعفهای عمده تاریخی که از آن یاد کردیم ثمربخش نخواهد بود. یعنی ایجاد یک تشکل سیاسی قدرت طلب با توجه به ضعفهای همیشگی تشکل‌های سیاسی در ایران، که از ضعفهای تاریخی نهادینه شده در فرد فرد ما ناشی می‌شود، نمی‌تواند نتیجه‌ای داشته باشد. ما در این باره مثال مجاهدین خلق را داریم که از حیث سازماندهی

بسیار قوی است اما اشکالات فوق از آن یک سازمان سیاسی عقیم و جدا افتاده از جامعه ساخته است که توان فعال ساختن نیروهای اجتماعی در داخل کشور را ندارد. هر شکل دیگری، اگر هم به سطح سازماندهی مجاهدین برسد، تا زمانی که در بستر اجتماعی خود بالنده نشود همین سرنوشت را خواهد داشت. بنابراین باید تلاش کرد که تور اختناق و سرکوب حاکم را در داخل پاره کرد تا در سایه آن تشکلهای خودجوش و سازمانهای مردمی بتوانند به سرعت شکل گیرند. تنها در داخل ایران و با حضور در بطن جامعه است که می‌توان یک سازماندهی عملی و موثر ایجاد کرد. این تشکلهای به سرعت شاخصها، سخنگویان و رهبران خود را پیدا خواهند کرد و می‌توانند زیربنای یک آترناتیو مردمی قرار گیرند.

فرار از این واقعیت و تلاش برای ایجاد یک تشکل سیاسی نوین و متفاوت در خارج از کشور در جهت فراهم آوردن یک آترناتیو پیمودن راه تکراری و خطاست. بخصوص به این دلیل که هر آترناتیوی هم در خارج از کشور بوجود آید بدون یک شبکه قوی ارتباطی در داخل و در میان توده‌ها در شهرها و روستاهای کوچک و بزرگ کشور توان شناساندن خود و کسب مشروعیت از جامعه را نخواهد داشت. به همین دلیل نیز حتی اگر فرض را بر تشکیل یک آترناتیو دموکراتیک در خارج از کشور قرار دهیم در نبود ارتباط با بطن جامعه این آترناتیو نیز مجبور خواهد شد به قدرت رسیدن خود را در ایران با دولتهای بزرگ مذاکره کند.

با توجه به این دلایل می‌بینیم که نیروهای مستقل باید طریق دیگری را برای به قدرت رسیدن یک آترناتیو برخاسته از مردم ایران در پیش گیرند و آن فعال ساختن نیروهای اجتماعی در سطح وسیع در داخل کشور است. باید راههایی را یافت که اجازه می‌دهد ایده نیروی مستقلین به میان توده‌های مردم رود و آنها را با مبارزه سرنگون ساز پیوند زند. باید ترس و انفعال را از طبقات محروم زدود. آنها را از تواناییهای بالقوه خودشان آگاهشان ساخت و بخصوص ضرورت استراتژیک حضورشان در میدان نبرد گوشزد کرد. این امر سبب فعال شدن پتانسیل انفجاری جامعه خواهد شد و مقدمات را برای زیر و رو کردن شرایط به صورت بنیادی فراهم خواهد ساخت.

بارها گفته‌ایم که شکل براندازی جمهوری اسلامی تعیین کننده عمق دگرگونیهای پس از آن است. یک رفراندوم توافق شده میان جمهوری اسلامی و "مخالفانش" فقط یک تغییر شکلی را در رژیم سیاسی حاکم بوجود خواهد آورد. در حالیکه یک براندازی مبتنی بر نبرد قهرآمیز توده‌ای نیروهای را وارد صحنه خواهد ساخت که محروم، خشمگین، معترض و مسلح هستند و جایگزین جمهوری اسلامی را - هر که باشد - به سمت آغاز تغییرات بنیادی در جامعه هل خواهند داد. حضور این نیروهای مردمی مسلح ماشین سرکوب رژیم را تار و مار کرده و اجازه نمی‌دهد که رژیم آینده ابزار مادی لازم برای تحمیل اراده خود به جامعه را در دست داشته باشد و استبدادی نوین را سوار کند.

بنا بر آنچه آمد، وظیفه مبرم نیروی مستقلین در شرایط کنونی و در صورت پذیرش این استدلال، زیر سوال بردن مبارزه مسالمت آمیز و نافرمانی مدنی و جا انداختن روش مبارزه قهر آمیز از طریق حضور میلیونی و طبقات محروم و بازوی مسلح آنان در جامعه است. باید محدودیتهای خیزشهای اخیر را یادآوری کرد و اهمیت بروز یک جنبش سراسری متشکل از اقشار و طبقات محروم جامعه را جا انداخت. این مهم فقط از نیروی مستقلین ساخته است و پس از آغاز حرکت، آن بخش از نیروهای مستعد اپوزیسیون سازمانی که هنوز از پویایی برخوردارند با آن همراه خواهند شد.

۲) در فاز پس از سرنگونی :

اگر بخواهیم با دورنگری و برخلاف تجربه‌های تلخ و ناقص دهه‌های گذشته عمل کنیم، باید از حالا پیش‌بینی نماییم که اگر تغییر رژیم با روشی جز مبارزه توده‌ای قهر آمیز صورت گرفت چه باید بکنیم؟ تاکنون نیروهای سازمانی و تشکلهای سیاسی ما، حتی در میان نیروهای رادیکال آن، همگی با اندیشیدن به حاکمیت سیاسی خط فکری و حرکتی خود را بر اساس تغییر از بالا متمرکز کرده‌اند.

برخی از آنها بدنبال آن هستند که با جلب رضایت آمریکا مسئله تعویض قدرت را بالای سر مردم و با حضور خود بعنوان عامل اصلی حل و فصل کنند. از حالا شاه و رئیس جمهور تعیین کرده‌اند و بدنبال آن هستند که با جلب نظر ایالات متحده بعنوان نیروی تعیین کننده در منطقه، خود را بعنوان آلترناتیو مناسب معرفی کنند. هیچ کدام از آنها به مردم جز بعنوان پوشش و عامل نگاه نمی‌کنند چون رابطه‌ای هم با توده‌های مردم ندارند. درد آنها را نمی‌شناسند و بخصوص، مانند همان تفکر قدرت طلبی که همیشه در تاریخ سیاسی ما وجود داشته است، احترامی برای رای و نظر توده‌ها قائل نیستند. در مقابل این نگرش که می‌خواهد تغییرات مطلوب خود را با کسب قدرت سیاسی از بالا اعمال کند ما نیروهای مستقل باید تلاش کنیم تغییرات مطلوب مردم را با سازماندهی قدرت اجتماعی از پایین بدست آوریم. در حالیکه آنها در پی رسیدن به حکومت و سپس پیاده کردن طرحها و برنامه‌های خود در جامعه هستند ما نیروهای مستقل باید در صدد آماده سازی ابزار فشار اجتماعی بر حکومت‌ها باشیم. این بستر مبارزاتی باید از حالا پرورش یافته و آماده شود زیرا بدیهی می‌نماید که رژیم آینده نیز، اگر برخاسته از یک آلترناتیو مردمی و ناشی از مبارزه قهر آمیز توده‌ای نباشد، به فاصله کوتاهی پس از تغییر رژیم، موج سرکوب سیاسی را آزاد خواهد کرد. این بار به جای جیک جیک مستان ۱۳۵۸ باید از این فرصت کوتاه آزادی نسبی و اجباری استفاده کرده و سریعاً پایه‌های اعمال یک قدرت اجتماعی وسیع را در سطح جامعه بطور اولیه سازماندهی کنیم. چنین کاری ناممکن است اگر از حالا به فکر آماده سازی مقدمات آن نباشیم. اپوزیسیون رژیم آینده از حالا باید پایه‌های قدرتمند خود را در داخل جامعه بنیان گذارد تا باز مجبور نباشیم نقش اپوزیسیون در تبعید را بازی کنیم. مطالبی که در بالا پیرامون فعالیت نیروی مستقلین و منفردین ارائه شد در همین راستاست. یعنی رفتن به درون جامعه، در میان ایرانیان - و این بخش شامل خارج از کشورها نیز می‌شود - و انجام یک کار عمیق آگاهی بخشی، یک نهضت اجتماعی اطلاع رسانی، یک انقلاب اندیشه‌ورزی در میان توده‌ها. این بار نه برای ماهی دادن به آنها بلکه برای ماهی گرفتن را آموختن. تلاشی همه‌جانبه برای آنکه هر ایرانی خود اندیشه‌ورز شود و نه فقط مصرف کننده اندیشه، برای آنکه هر ایرانی ضرورت احترام نهادینه شده به انسان را درک کند، برای آنکه هر ایرانی فلسفه و ضرورت آزادزیستی را دریابد، برای آنکه هر ایرانی حقوق خود را بعنوان شهروند بشناسد و طریق دفاع از آنرا بیابد، برای آنکه هر ایرانی بداند مردم سالاری چیست، چگونه پیاده می‌شود و چگونه حفظ می‌شود، برای آنکه هر ایرانی بداند استبداد فردی و اجتماعی در کجا به کمینش نشسته است، برای آنکه ایرانی بداند یکی برای همه و همه برای یکی چه ضرورتی در حفظ آزادیها دارد، برای آنکه هریرانی بداند مصداق اجتماعی چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماید قرار چیست ؟ ...

پس، تقویت قدرت اجتماعی، نخست، انتقال دانش و آگاهی به توده‌هاست، نخست اجتماعی کردن شناخت است و سپس سازماندهی آن. یعنی قالبهای مادی تحقق و عینیت بخشیدن به این آگاهی را فراهم کردن. شناخت توده‌ها باید ابزار عملی خود را بیابد و این از طریق تشکلهای اجتماعی، صنفی، فرهنگی و سیاسی میسر است. در قالب انجمن‌ها، شوراها، اتحادیه‌های صنفی، وسایل ارتباط جمعی مستقل. مردمی که مجهز به قوه تشخیص منافع اجتماعی شده باشند با استفاده از این ابزارها از حق و حقوق خود دفاع کرده و اجازه نخواهند داد که هیچ حکومتی بر خلاف منافع عمومی‌شان عمل کند.

گفتیم تشکل سیاسی، اما آن تشکل سیاسی که نخست پایه‌های اجتماعی حرکتش را بوجود می‌آورد و با اتکاء به این پایگاه اجتماعی فعال برای خود روینای سیاسی می‌آفریند. تشکلهای سیاسی ایرانی تاکنون بر عکس عمل کرده‌اند. وظیفه مبرم ما نیروهای مستقل در حال حاضر آماده کردن ظهور توانمند این قدرت اجتماعی سازماندهی شده در ایران پس از سرنگونی است تا بعد به گونه‌ای خودجوش، و در صورت لزوم، قالبهای سیاسی خود را نیز بوجود آورد.

نتیجه گیری :

با توجه به ضعفهای آشکار اپوزیسیون سازمانی و با توجه به آماده سازی یک تعویض رژیم با روش غیر مردمی باید نیروهای منفرد مستقل فعال شوند و در داخل و خارج از کشور بر موانع لازم بر سر راه یک تغییر رژیم به گونه‌ای زیربنایی، اقدام نمایند. نیروهای مستقل نخست باید دینامیزم درونی خود را با گسترش ارتباطات سازنده و دموکراتیک بوجود آورند و سپس از دل این ارتباطات ایده‌ها و راهکارهایی را بیرون بکشند که در دو محور موثر خواهد بود :

الف) حذف رژیم کنونی با حضور وسیع توده‌های محروم از طریق گسترش مبارزه قهر آمیز مردمی
ب) آماده سازی و شکل دهی یک قدرت اجتماعی که بعنوان یک ضد قدرت در مقابل حاکمیت پس از جمهوری اسلامی - هر چه که باشد - عمل خواهد کرد. این ضمانت نهادینه بقای آزادی و دموکراسی در کشورما خواهد بود.

نباید فراموش کرد که این امر دوم بسیار حیاتی است، زیرا تا زمانی که یک تغییر اساسی در کشورهای سرمایه داری جهان روی ندهد هر حاکمیتی، با هر ماهیت ایدئولوژیکی، برای بقا و کارکرد خود باید به قواعد اقتصاد جهانی شده تن در دهد و این جز با زیر سوال بردن منافع طبقات ضعیف جامعه ناممکن است. فقط شکل و میزان آن متفاوت است. بنابراین زمینه‌سازی و سازماندهی قدرت اجتماعی به هر روی لازم و ضروریست تا به دفاع از آزادیها، حقوق توده‌ها و دموکراسی اجتماعی بپردازد. (۴)

* *

(۱) در این باره به مقاله " انقلاب مردم، زنده باد انقلاب " مراجعه فرمایید : www.koroshfani.com

(۲) <http://www.emrooz.org/pages/date/82-04/18/interivew01.htm>

(۳) Macroanalyse

(۴) درباره دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی در نوشته‌ای دیگر توضیح خواهیم داد.